

زوج جوان با ادعایی عجیب برای طلاق به دادگاه خانواده آمدند

دعوا بر سر هزینه های آرایشگاه

طلاق، آخرین راه حل است

سارا شقاقی، روان شناس در این خصوص می گوید: طلاق یکی از راهکارهای نهایی در زندگی زناشویی است. یعنی زن و شوهر باید در آخرین مرحله به فکر طلاق بیفتند؛ وقتی دیگر راه حلی ندارند، نه این که با کوچک ترین مشکل بحث جدایی و طلاق را پیش بکشند. زن و شوهر اگر زندگی خود را دوست دارند و می خواهند آن را حفظ کنند، نباید به طلاق فکر کنند. آنها باید زندگی مشترک را به صورت اصولی حفظ و آن را مستحکم کنند. در این میان گاهی اوقات زن و شوهر علاقه ای به زندگی مشترک و همسر خود ندارند یا به واسطه مشکلات و مسائل پیش آمده تصمیم به جدایی گرفته اند. به نظر من باز هم بهتر است در چنین شرایطی پیش از جدایی، از مشاوره طلاق بهره مند شوند. این کار باعث می شود حتی در صورت طلاق، بهترین اقدام ممکن صورت پذیرد. زوج ها می توانند با مراجعه به موقع نزد یک روان شناس و مشاوره خوب، به اصلاح زندگی خود بپردازند و از بروز طلاق و جدایی جلوگیری کنند. گاهی اوقات بعضی از مشکلات کوچک باعث می شود به مرور زمان زن و شوهر دچار طلاق عاطفی شوند و دیگر میلی به ادامه زندگی مشترک در کنار یکدیگر نداشته باشند. برای همین بهتر است زوج ها هنگام بروز مشکل و اختلاف، به جای طلاق به فکر یک مشاوره خوب بیفتند و طلاق را آخرین راه حل بدانند.

پول بدهد، صد تا سوال می پرسد؛ در صورتی که من از این کار متنفرم و بارها به او گفته ام. ولی به حرف های من اهمیتی نمی دهد و باز کار خودش را می کند. چند روز پیش می خواستم به آرایشگاه بروم و از بهرام پول خواستم. او ناگهان از کوره در رفت و سرم فریاد کشید. شروع کرد به داد و بیداد و ناسزا گفتن؛ خیلی شوکه شده بودم. می گفت چرا باید مرتب به آرایشگاه بروی و کلی پول بدهی. وقتی این کار را کرد، دیگر از او متنفر شدم. از آن روز به بعد دلم نمی خواهد بهرام را ببینم. او مرا تحقیر کرد. در صورتی که من برای خودم درآمد داشتم و در این مواقع نیازی به او پیدا نمی کردم. ولی خودش از من خواست کار نکنم. حالا که کار نمی کنم مرا این طور محتاج خودش کرده است و مرتب مرا تحقیر می کند. برای همین دیگر نمی خواهم در کنار این مرد زندگی کنم.

هزینه الکی می تراشد

در ادامه شوهر این زن نیز به قاضی گفت: آقای قاضی، همسرم دروغ می گوید. من همیشه از او حمایت کرده ام و هیچ وقت نگذاشته ام احساس کمبود کند. هر بار بدون این که خودش بگوید برایش پول واریز کردم. در این مدت همیشه من بودم که به حرف ها و خواسته های او اهمیت داده ام ولی او زیاده روی می کند. هر هفته به آرایشگاه می رود. هزینه آرایشگاه هم که سرسام آور است. حتی یک مهمانی ساده هم که می خواهد برود، باز هم باید در آرایشگاه آماده شود. هر بار هم کلی پول خرج می کند. بارها به او گفتم این هزینه ها الکی است و با این وضعیت گرانی باید کمی مراعات کنیم؛ ولی او با من لجبازی می کند. چون به او گفتم سر کار نرود، می خواهد با من لج کند. برای همین هزینه الکی برایمان می تراشد. هر هفته که نیاید به آرایشگاه برود. برای همین من عصبانی شدم و دیگر نتوانستم این رفتارهایش را تحمل کنم. او هم حالا این موضوع را بزرگ کرده و می خواهد زندگیمان را نابود کند. در پایان قاضی سعی کرد این زوج را از جدایی منصرف کند. او آنها را به یک مرکز مشاوره خانواده معرفی کرد تا شاید مشکل و اختلاف شان حل شود.

نگار و بهرام وقتی بر سر هزینه های آرایشگاه با هم درگیر شدند، کارشان به دادگاه خانواده تهران کشید. بهرام از این که همسرش مرتب به آرایشگاه می رفت و کلی

سیما فراهانی

تبش

پول خرج می کرد، شکایت داشت. در نهایت زندگی این زوج به یکی از پرونده های طلاق در دادگاه خانواده تبدیل شد.

زن جوان وقتی روبه روی قاضی قرار گرفت، درباره ماجرای زندگی اش گفت: شش سال است ازدواج کرده ام. اوایل وقتی ازدواج کردیم، من سرکار می رفتم و درآمد خوب بود. ولی بهرام دوست نداشت من کار کنم. آنقدر به من گفت و در گوشم خواند و بهانه گرفت، تا بالاخره سال گذشته استعفا کردم و دیگر سرکار نرفتم. نمی خواستم دیگر با شوهرم بحث داشته باشم. به حرفش احترام گذاشتم. ولی اشتباه کردم. از وقتی که سرکار نمی روم و درآمدی ندارم، بهرام مرتب سر هر مساله مالی از من بازخواست می کند. هر بار می خواهد به من



جعبه مارها را به جای جعبه پول و جواهر گرفته بود

به خانه بازگشت. اول با دوستانش جلسه ای تشکیل داد. شوهرم برای آنها سخنرانی کرد و گفت چون این جعبه بدون زحمت به من رسیده می خواهم چیزهایی که در آن است را با شما تقسیم کنم. در هر حال پس از مذاکرات مفصل قرار شد، نصف محتویات آن نصیب شوهرم شود و بقیه را بین خود تقسیم کنند. آنها چکش برداشتند و به جان صندوق افتادند و آن را شکافتند. وقتی صندوق را باز کردند داخل آن یک جعبه چوبی پیدا شد و برای شوهرم و دوستانش مسلم شد که محتوی جعبه چوبی شیء گرانبهائی است. این زن افزود: با هر زحمتی بود جعبه چوبی را درآورده و درش را باز کردند که ناگهان یک افعی سیاه از داخل آن در حالی که نفس می کشید بیرون پرید و سر و کله چند مار دیگر پیدا شد. در این لحظه دو تا از دوستان شوهرم از ترس غش کردند. بقیه هم فرار کردند. اما من خودم را نباختم و بالشی را که در آن نزدیکی بود را روی جعبه گذاشتم تا مارها بیرون نیایند. دوستان شوهرم که با پاشیدن آب سرد به صورت شان به هوش آمده بودند به شدت به شوهرم اعتراض کردند و نزدیک بود شوهرم را به اتهام چیدن توطئه کتک بزنند که من مانع شدم. بالاخره درباره تکلیف این مارها بحث شد و همه آنها به این نتیجه رسیدند که باید از وضع موجود استفاده کرد. یکی از آنها گفت یک مارگیر می شناسد که می توانیم مارها را به او بفروشیم. این زن گفت: با وجود این دیروز آنها جرات نکردند مارها را از خانه خارج کنند ولی صبح امروز آنها را برای فروش به تهران بردند.

روزنامه کیهان سال ۱۳۴۰

بایگانی

در این ستون، حوادث

گذشته را دوباره

بازخوانی می کنیم.

حوادثی بسیار قدیمی

که فقط برخی افراد

سن و سال دار آن را

به یاد دارند و بازخوانی

آن با همان ادبیات و نثر

و نگارش قدیمی، برای

ما و نسل قدیم

بسیار جذاب و یادآور

خاطرات آن زمان

خواهد بود.

صبح امروز مامورین ژاندارمری به محل جعبه حاوی مارهای زهردار پی بردند. این جعبه که محتوی ۲۰ مار سمی است سه شب پیش از روی کامیونی که آنها را به موسسه سرم سازی رازی واقع در حصارک می برد در جاده کرج به پایین افتاد و ناپدید شد. چون احتمال داشت کسی که جعبه را پیدا می کند، آن را به خانه اش ببرد و مارها فرار کنند و خطری برای اهالی ایجاد کند از این جهت ژاندارمری مرکز در سه روز گذشته تلاش فراوانی برای یافتن جعبه مار کرد. مامورین که از یافتن جعبه مار در جاده کرج مایوس شدند به این فکر افتادند که حتما عابرین جاده کرج که معمولا در دهکده های اطراف این جاده زندگی می کنند جعبه را پیدا کرده و به خانه هایشان بردند. به این جهت در دهکده های اطراف این جاده به جست و جو پرداختند. این عده بامداد امروز وارد دهکده قلعه حسن خان شدند و از اهالی درباره این جعبه سؤال کردند تا این که به زنی برخورد کردند که ناراحت به نظر می رسید. این زن گفت سه شب پیش شوهرم که راننده کامیون کمپرسی است یک جعبه آهنی به خانه آورد و به من گفت این جعبه را در جاده کرج پیدا کرده است. شوهرم بسیار خوشحال بود و می گفت حتما در این جعبه پول و جواهرات است که این همه آن را با میخ پرچ کرده اند و برای این که به من ثابت شود داخل آن پول و جواهرات است دلیل هایی می آورد که منطقی به نظر می رسید.

این زن ادامه داد: آن شب من و شوهرم هر چه کردیم نتوانستیم صندوق فولادین را باز کنیم و قرار شد روز بعد شوهرم به شهر برود و چند چکش و قلم آهنگری تهیه کند تا با آنها جعبه را باز کنیم. شوهرم به شهر رفت و با چند چکش و قلم آهنگری که برای بریدن آهنم به کار می رود